فصل سوم سریال «از سرنوشت» چگونه با تکیه بر یک قصه روان و بدون ستاره‌ها توانست مخاطبان را راضی نگه دارد؟

قصه‌گویی صحیح با طعم جوانگرایی

سیدمهدی موسوی‌تبار
روزنامه‌نگار

سال‌هاست گفته می‌شود مشکل سینما و تلویزیون ما نداشتن فیلمنامه خوب است. ادعایی که البته بعضی اوقات و در برخی آثار تایید و در کارهای دیگر رد می‌شود. امتحان فرم‌های مختلف و همچنین اضافه شدن اداها و تجربه‌های تازه در فیلمسازی، سریال‌ها و فیلم‌های ما را از قصه دور کرده است. اکثر مخاطبان تلویزیون و سینما به قصه علاقه‌مندند و دل‌شان می‌خواهد یک خط داستانی را دنبال کنند. پیگیری مبدا و مقصد شخصیت‌های داستان یا فیلم برایشان مهم است و حتما این ویژگی ریشه در ذات انسان و البته به‌طور خاص انسان ایرانی دارد که از قرن‌های قبل عاشق شنیدن و گفتن قصه‌ها بوده است. شبکه دو پس از پخش سریال‌هایی که در سال ۹۹ نتوانسته رضایت مخاطبان را جلب کند پس از «بوم و بانو» سراغ پخش فصل سوم «از سرنوشت» رفت و حالا و در روزهای انتهایی پخش این سریال، شاهد انتشار آماری هستیم که نشان می‌دهد این سریال پربیننده‌ترین سریال تلویزیونی بین تمام سریال‌های همزمانش بوده است. سریالی که نقش‌های اصلی آن را چهار جوان بازی می‌کنند که دوتای آنها پیش از این شناخته شده بودند. دارا حیایی با نقش «هاشم»، کیسان دیباج در نقش «سهراب»، فاطیما بهارمست در نقش «نغمه» و مونا کرمی در نقش «آرزو» بازیگرانی بودند که در فصل دوم و سوم این مجموعه حضور داشتند و دارند. پوریا پورسرخ، لیلا بلوکات، حسین پاکدل و حبیب دهقان‌نسب هم نقش‌های فرعی را برعهده گرفته‌اند و این ترکیب توانسته نسبتا موفق عمل کند. طرح مسائل کودکان و نوجوانان، به‌ویژه کسانی که از داشتن نعمت پدر و مادر محروم هستند یکی دیگر از فرازهای این سریال است. نمایش صحیح و واقعی موقعیت کودکانی که در محیط‌هایی شبیه پرورشگاه بزرگ می‌شوند در جامعه و نقدهایی اجتماعی به این موضوع نقطه قوت دیگر این مجموعه است. وابستگی عجیب این بچه‌ها به دوست یا رفیق خود و احساسات‌شان به جنس مخالف در سنین خاص، از دیگر موضوعات مهمی بوده که لابه‌لای قصه به صورت زیرین و غیرمستقیم مطرح شده است. البته که «از سرنوشت۳» در زمان پخش دچار فرازوفرودهایی بود و برخی سکانس‌ها بدون دلیل خاصی، طولانی و کند بود اما در مجموع اولین ساخته تلویزیونی محمدرضا خردمندان توانسته نمره قبولی را کسب کند. در مجموع سریال‌هایی که روایت دوره‌ای از زندگی شخصیت‌ها را نشان می‌دهد عموما مورد توجه قرار می‌گیرد. مهم‌ترین نمونه‌های خارجی آن که در ایران توفیق داشتند شخصیت‌های «اوشین» و «هانیکو» بودند که تماشاگر از کودکی تا بزرگسالی شاهد فرازونشیب‌هایشان بودند و درنهایت هم با موفقیت آنها به پایان می‌رسید. چند سالی است که در کشور ما هم تولید و پخش این نوع از سریال‌ها رونق گرفته است. سریال‌های تاریخی «شهریار» و «روشن‌تر از خاموشی» نمونه‌هایی از این دست مجموعه‌ها بودند که بازه زمانی کودکی تا بزرگسالی شخصیت اصلی را نشان می‌دادند.

به اسم نوجوان، برای بزرگسال

سریال‌هایی مانند «بچه مهندس» یا «از سرنوشت» ظاهرا برای کودک و نوجوان و نهایتا جوانان است اما تجربه نشان داده که مخاطبان بزرگسال را بیشتر درگیر خودش می‌کند. سریال‌هایی با شخصیت‌های اصلی نوجوان اما با دغدغه‌های بزرگ‌تر که متوجه خانواده‌ها هم می‌شود. در سریال از سرنوشت، از مساله مهاجرت تا کودکان کار و قاچاق ارز و دارو تا معضلات زندان را دیدیم. موضوعاتی که مبتلا به همه جامعه است اما همه می‌دانیم که اساس و پایه بزهکاری در سنین پایین است. عشق، ازدواج، خیانت، تلاش برای موفقیت و پشتکار برای رسیدن به هدف، موضوعاتی هستند که در اکثر سریال‌های ایرانی و به شکل کلیشه‌ای به چشم می‌خورند. انگار قرار نیست موضوعات دیگری هم دستمایه ساخت سریال‌ها قرار گیرد. این بار اما موضوعات مختلفی به کلیشه‌های سابق اضافه شدند. خبری از عشق‌های مثلثی نبود و قماربازی و تردیدها و اشتباهات جوانان و ریسک‌پذیری آنها و همچنین ارتباط گذشته افراد با وضعیت فعلی‌شان مورد توجه قرار گرفتند. تماشای داستان زندگی افراد از کودکی تا بزرگسالی به تماشای یک مسابقه فوتبال شباهت دارد. هم هیجان دارد و هم لحظات تلخ و مخاطب شخصیت اصلی را دنبال می‌کند تا به هدف اصلی‌اش برسد. حالا این مخاطبان می‌توانند بزرگسالانی باشند که یا خودشان پدر و مادر هستند یا در کودکی و نوجوانی مشکلاتی شبیه به هاشم و سهراب داشته‌اند.

دوران پساموفقیت

یکی از تفاوت‌های سریال از سرنوشت با سریال‌های مشابهش درباره نحوه پرداخت و ورود به انتهای داستان شخصیت‌ها بود. یعنی اگر بینندگان پیش از این شخصیت‌ها را تا رسیدن به سکوی موفقیت دنبال می‌کردند حالا اما همراه دوره بعد از موفقیت‌های آنها هم می‌شوند و این عامل باعث جذابیت و تنوع می‌شود. مواجهه جوانان با موفقیت و شکست مساله مهمی است. شاید بسیاری از فسادهای مالی یا حتی اخلاقی و سیاسی نیز به دلیل بی‌توجهی به این دوره پراهمیت است. سری سوم «از سرنوشت»، بلندپروازی‌ها و آرزوهای دور هاشم را هم نشان داد که چطور کار دست همه داد و پای خودش را به زندان باز کرد. باید از این دست سریال‌ها باز هم ساخته شود و پرونده‌های واقعی در دادگاه‌ها که حاصل همین بالاپریدن‌هاست نمایش داده شود تا نه به صورت مقاله و مستقیم و شعاری، بلکه ملموس و واقعی و باورپذیر مشکلات جوانان گفته شود تا تاثیر رسانه بر معضلات جامعه مشخص شود. اگر در «بچه مهندس» جواد را تا رسیدن به موفقیت همراهی می‌کردیم اینجا ثروتمند شدن هاشم و سهراب پرورشگاهی را هم می‌بینیم و دلایل لغزش‌های آنها را نیز شاهد هستیم تا معلوم شود که اصطلاحا حفظ قهرمانی سخت‌تر از رسیدن به قهرمانی است.

سریال
از سرنوشت
فصل سوم
کارگردان: محمدرضا خردمندان
تهیه کننده: اکبر تحویلیان

قصه یا سلبریتی

در روزنامه «فرهیختگان» بارها به مدیران تلویزیون هشدار دادیم و توصیه کردیم که مخاطب صرفا چهره نمی‌خواهد و بیشتر به داستان سرراست و روان علاقه‌مند است. البته اگر یک داستان خوب و جذاب توسط چهره‌ها گفته شود اتفاق فوق‌العاده خوبی است و کسی منتقدش نیست اما قرار نیست سلبریتی‌ها بار کم‌کاری مدیران، فیلمنامه ضعیف و شتاب تلویزیون برای ساختن یک سریال را به دوش بکشند.

در سریال «از سرنوشت» دیدیم که بدون پرداخت دستمزدهای گزاف به چهره‌ها هم می‌شود موفق بود و تماشاگر را راضی کرد. فارغ از اینکه این چهار بازیگر جوان و اصلی بعدها چه مسیری را طی کنند اما حالا به‌نظر نمی‌رسد که رقم بالایی برای حضور و بازی آنها پرداخت شده باشد. ساختن نیروهای تازه‌نفس و چهره‌های جدید هم یکی دیگر از اهداف رسانه است که این بار در آن موفق بودند. جوانگرایی در موضوع، کارگردان و بازیگران در سریال این شب‌های شبکه دو جواب داده و انتظار می‌رود که هم این شبکه و هم شبکه‌های دیگر با ریسک‌پذیری بالا و همچنین توجه عملی و نه شعاری به جوانان، سریال‌های به‌مراتب بهتری از «از سرنوشت» را بسازند. این سریال شاید اگر در دهه ۷۰ و ۸۰ پخش می‌شد مثل الان مورد توجه قرار نمی‌گرفت اما در همین برهوت تلویزیون هم چنین کارهایی می‌تواند باعث آشتی مخاطب و صداوسیما شود.

گفت‌وگو

گفت‌وگو با حبیب دهقان‌نسب

قصه حرف اول را در سریال‌های تلویزیونی می‌زند

حبیب دهقان‌نسب یکی از بازیگران قدیمی و خوشنام تئاتر است که او را بیشتر با کارهای مرحوم ملاقلی‌پور و آثار تاریخی به یاد می‌آوریم. دهقان‌نسب در دسته بازیگرانی قرار دارد که معتقدند نقش کوتاه و بلند وجود ندارد و احتمالا به همین دلیل پذیرفته که در سریال «از سرنوشت۳» یک نقش فرعی را بازی کند. دهقان‌نسب این بار نقش فردی به‌نام «نگهدار» را بازی می‌کند که منفی است و «ماجد» او را فریب می‌دهد. حالا با او درباره این سریال و نقش قصه در اقبال عمومی به یک سریال حرف زدیم.

///

ظاهرا سریال «از سرنوشت» پربیننده‌ترین سریال تلویزیون در این روزها شده است. آنطور که گفته شده، این سریال جزء معدود سریال‌هایی بوده که از ابتدا مشخص بوده که قرار است در سه فصل ساخته شود و فیلمنامه‌اش هم آماده بوده. شما فیلمنامه کامل را خواندید و نقش‌تان را قبول کردید؟

زمانی که از من دعوت کردند، کار کلید خورده بود. به‌وسیله دو کارگردان کار شروع شد؛ یعنی فصل اول و دوم به‌صورت همزمان توسط آقای بذرافشان و آقای خردمندان کار می‌شد. من را دعوت کردند و صحبت کردیم. این دعوت از سوی آقای خردمندان بود. سر صحنه کار رفتم و درباره نقش و کار صحبت کردند. درنهایت باتوجه به صحبت‌هایی که شد، قبول کردم کار کنم.

فیلمنامه هم کامل نبود. این اتفاق مدتی است که رسم شده و رسم بدی هم است که برخلاف گذشته‌ها که فیلمنامه کامل را می‌دادند، متاسفانه الان عوامل با فیلمنامه‌های ناقص و ناتمام روبه‌رو می‌شوند. این کار مشکلاتی را برای عوامل ایجاد می‌کند؛ یعنی ممکن است در سیر قصه و در ادامه باتوجه به صحبت‌هایی که بین مقامات مسئول و نویسنده می‌شود، تغییراتی در فیلمنامه درطول نوشتن به‌وجود بیاید که باعث سردرگمی شود. بنابراین متن فیلمنامه کامل نبود ولی صحبت شد که قرار است سه فصل باشد. این امر از ابتدا مشخص بود، ولی فیلمنامه کامل نبود و به‌تدریج فیلمنامه کامل و کامل‌تر می‌شد.

نقش شما هم دچار تغییر شد؟

خیر. نسبت به آنچه ابتدا بیان شد، تغییری نکرده است.

گروه سازنده و بازیگران این سریال جوان بودند و چهار بازیگر جوان تقریبا بازیگران اصلی بودند. دلایلی که قبول کردید این نقش را بازی کنید و در این سریال حضور پیدا کنید، چه چیزهایی بود؟

حرفه ما حرفه بازیگری است و تنها حرفه‌ای است که داریم. پیش از این با این دفتر و آقای تحویلیان سریال «از یادها رفته» را کار کرده بودم. پیشنهاد شد و من هم قبول کردم. درباره نقش و کار صحبت کردند که درباره دو بچه پرورشگاهی بود و باتوجه به معضلاتی که سر راه این دو بچه است، اتفاقاتی می‌افتد، که این مساله برای من جذابیت داشت.

احساس کردم باتوجه به قصه‌ای که آقای خردمندان به‌صورت خلاصه بیان می‌کنند، ایشان به‌عنوان کارگردان به کار اشراف داشت. با اینکه فیلمنامه کامل نبود، قصه این پتانسیل را داشت که به کار جذاب و تماشاگرپسند تبدیل شود. یکی از انگیزه‌های ما برای کار کردن این است که کاری را باتوجه به توان و انرژی خود صورت دهیم تا نتیجه کار باعث شود تماشاگر وقت برای آن بگذارد و از این وقت گذاشتن سرخورده نشود و ارتباط تنگاتنگی با قضیه بگیرد. باتوجه به این خلاصه‌ای که بیان شد، صحبت از چیزهایی است که کمبود آن در این روزها در جامعه ما احساس می‌شود. لازم است این مباحث مطرح شود. صحبت از مهرورزی، صحبت از کمک به یکدیگر در شرایط بحرانی و غیره است. اینها فاکتورهایی است که متاسفانه در جامعه ما طی این سال‌ها کمرنگ شده و یا به‌شکلی از بین رفته است. لازم است با این فاکتورها به مخاطب یادآوری شود که چه کسی هستیم و کجا هستیم و برای چه هستیم. این مواردی بود که گفته شد و من از صحبت‌ها برداشت کردم و این امر سبب شد من درکنار اینکه حرفه بازیگری دارم و باید کار کنم، این نقش را پذیرفتم. برای من مهم نبود این نقش منفی است یا جزء نقش‌های اصلی نیست. این فاکتورهایی بود که این کار می‌توانست داشته باشد و خوشبختانه درعمل و در اجرا این اتفاق افتاد و نتیجه و بازخوردهای تماشاگران را شاهد هستیم.

سریال‌های خوب در سه‌چهار دهه اخیر کم نداشتیم.

به‌نظر من به تعداد سریال‌هایی که ساخته و تولید و پخش شد، سریال خوب کم داشتیم. اگر آماری از سریال‌هایی که در این ۴۰-۳۰ سال ساخته شده و از سریال‌هایی که خوب و پرمخاطب بوده بگیرید، متوجه می‌شوید در اقلیت کار می‌کنند.

دهه ۶۰ و ۷۰ سریال‌های خوب بیشتر بود.

بله، من با این صحبت موافق هستم.

ویژگی‌های مثبت این سریال‌های خوب این بود که خیلی خوب قصه تعریف می‌کردند، فارغ از اغراق، بحث فرم، ادابازی‌ها، ساده‌انگاشتن مخاطب و غیره بود. این سال‌ها با کارگردان‌های زیادی کار کردید و فیلمنامه‌های زیادی دست شما آمده است که یا بازی یا رد کردید. به‌طور کلی قصه چه نقشی در جذب مخاطب تلویزیونی دارد؟

قصه حرف اول را در سریال‌های تلویزیونی می‌زند. قصه همانند فرمانی است که به شما راهنمایی می‌کند که به کدام سمت‌وسو بروید. قصه حرف اول را در کارهای تلویزیونی و نمایشنامه‌ها و کارهای سینمایی می‌زند. در نمایشنامه‌های تئاتر هم سوژه، موضوع و قصه حرف اول را می‌زند، چون آن راهنما برای کلیه عوامل می‌شود که به کدام سمت‌وسو بروند و چه کاری باید انجام دهند.

چرا به این امر در برخی مواقع بی‌توجهی می‌شود؟

نویسنده خوب کم نداریم؛ یعنی تجربه نشان داده نویسنده‌های خوبی داریم. یک عامل همین بی‌توجهی این است که این نویسنده‌ها به‌نسبت کاری که می‌خواهند انجام دهند، دستمزدهای خوبی می‌خواهند دریافت کنند، اما دستمزدها را برخی پرداخت نمی‌کنند. خطوط قرمزی که سر راه نویسنده و کارگردان و عوامل اجرایی است، دست آنها را در پوست گردو می‌گذارد و آنها را در تنگنا قرار می‌دهد. خطوط قرمز بر سر کارهای تلویزیونی بسیار زیاد است. نه‌تنها کم نمی‌شود بلکه این خطوط قرمز سال به‌سال و مدیر به‌مدیر هم بیشتر می‌شود؛ یعنی بیشتر سلیقه‌ای با قصه‌ها برخورد می‌کنند. این است که قدری دست‌وبال نویسنده، کارگردان و گروه اجرایی تنگ می‌شود و قصه‌ها به تکرار می‌افتد. خیلی از سریال‌ها هستند که در یکی‌دو قسمت ابتدایی می‌توانید تشخیص دهید چه اتفاقی قرار است بیفتد و به کجا منتهی می‌شود، چراکه قصه‌ها تکرار می‌شود. اجازه نمی‌دهند دنبال سوژه و قصه و نگاه جدید بروند. نویسنده کم نداریم و آنقدر سوژه و موضوع و قصه در این مملکت هست که حد ندارد، منتها دست‌وبال بسته است. باید فضا را برای نویسندگان بازتر و اعتماد را بیشتر کرد و عینک تیره را از چشم خود کنار زد و به دنیا طور دیگری نگاه کرد. نگاه‌ها بسیار بسته و محدود است.

سریالی کار می‌کنم که تهیه‌کننده اجازه نداده درباره آن صحبت کنیم، ولی هزارویک تغییر انجام می‌شود. در حین نوشتن بسیار تغییر می‌کند و دلیل را ایراداتی می‌دانند که از رده‌های بالا گوشزد می‌شود. این رده‌های بالا کیست که دستور می‌دهد این تغییرات را انجام دهیم. بر سر راه تلویزیون بگومگو فراوان است. به همین دلیل تعدد سلیقه‌ها باعث شده هم سوژه‌ها تکراری شود و هم مشکلات زیاد می‌شود و دست‌وبال ساختن و گفتن و نگاه‌های متغیر تنگ می‌شود که درنهایت این نتیجه را به‌دنبال دارد. در سینما فضا بازتر است و محدودیت‌های تلویزیون را ندارد. به همین جهت نویسنده و کارگردان رغبت می‌کنند حرف بزنند و نگاه خود را تغییر دهند و یک سری فیلم‌هایی ساخته می‌شود که نگاه و قصه و سبک‌ها متفاوت است. تلویزیون در بن‌بستی مانده که همین‌طور چرخ می‌زند.

باید راه‌ها را باز کنند و به‌نظر من ضرر نمی‌کنند. اگر در این مسیر در جذب مخاطب ضرر کردند، دوباره محدودیت را ایجاد کنند.

از خروجی آنچه در از سرنوشت دیده‌اید راضی هستید؟

بله، راضی هستم. چندروز پیش هم آقای خردمندان لطف کردند تماس گرفتند. به ایشان گفتم هم بازخوردها خوب است و هم اینکه کار طوری شده که وقتی هرشب شاهدش هستم می‌بینم کار خوبی شده است.

حذفی زیاد ندارد؟

قدری دیالوگ‌ها تغییر کرده است. به‌خود من از دفتر پروژه زنگ زدند و گفتند از جمله‌ای ایراد گرفتند، ولی تهیه‌کننده راضی نیست این دیالوگ عوض شود. قرار بود به دفتر بروم و دیالوگ را عوض کنم که گفتند چون تهیه‌کننده معتقد است نباید عوض یا حذف شود، شما فعلا نیایید، ولی بعد دیدم جزئیات حذف شده بود. در حد دیالوگ حذفیات داشته است.

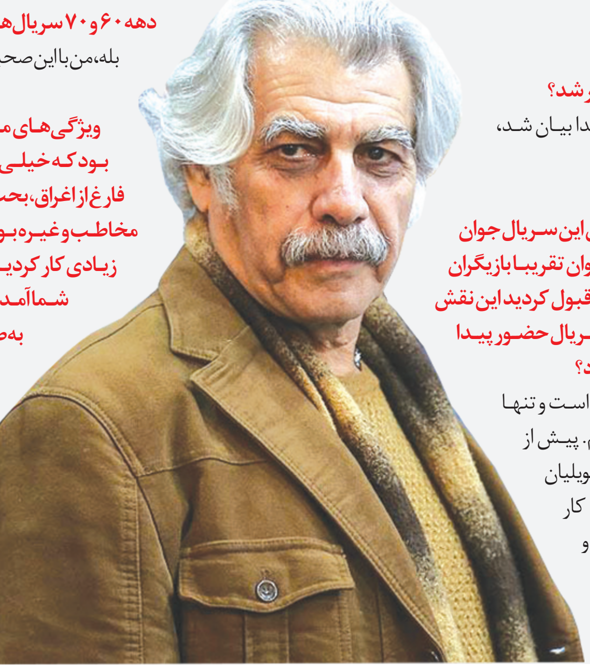

گفت‌وگو

گفت‌وگو با فاطیما بهارمست، بازیگر نقش نغمه

مردم شخصیت‌های ملموس را دوست دارند

بهارمست از هشت‌سالگی جلوی دوربین رفته و تابه‌حال با کارگردانانی مانند ابراهیم حاتمی‌کیا و بهرام بهرامیان در تلویزیون همکاری داشته است. بهارمست در فصل دو و سه سریال «از سرنوشت» در نقش نغمه، نامزد هاشم حضور داشته و شاید جدی‌ترین اثرش در دوره جوانی باشد. با بهارمست درباره فرازونشیب‌های نقش نغمه و دلایل استقبال مردم از این سریال حرف زدیم.

///

از سری اول که شما در این سریال بودید می‌دانستید قرار است آن را بازی کنید و سریال را دنبال می‌کردید؟

این‌طور نبود که فصل یک را بسازند و بعد فصل‌های بعد را. از روز اولی که قرارداد بستیم قرار بود سه فصل باشد و قصه منسجمی هم بود. فصل دو همزمان با پخش فصل یک فیلمبرداری شد.

این سریال قصه جذابی دارد. انگار مهم‌ترین عاملی که مردم آن را دوست دارند همین قصه است. در فیلمنامه‌ای هم که به‌دست شما رسید همین عامل جذابیت برای شما وجود داشت؟

بله، جذابیت زیادی داشت. فیلمنامه کاملی بود و همان روزی که به ما داده شد بسیار جذاب بود و دو مقطع سنی باید بازی می‌کردیم و فصل سه پر از چالش و اتفاقات گوناگون بود که بازی کردن آن برای هر بازیگری جذاب است. به‌خاطر همین هم قصه کلی جذاب بود و هم قصه و خود پرداخت کاراکتر نغمه را خیلی دوست داشتم. احساس کردم این نقش چالش‌برانگیزی است و می‌توانم آن را انجام دهم.

قدری با نقش‌های شبیه به نغمه متفاوت است یعنی معمولا نقش‌های اینچنینی یا کلا عروس است یا کلا کار می‌کند، این نقش بینابین است و فراز و نشیب در نقش زیاد بود. در جاهایی خوشحال و در جاهایی محکم است و در جاهایی همسر و همراه است. فکر می‌کنم برای هر بازیگری این پیچیدگی‌ها جذاب است.

دقیقا همین‌طور است. یکی از عواملی که این سریال دیده شد و مردم دوست دارند، این است که کاراکترها ملموس هستند. از شکل کاریکاتوری و خوب مطلق یا بد مطلق و مهربان مطلق یا جدی مطلق فاصله گرفته‌اند و تبدیل به کاراکترهای زمینی شدند. مثلا کاراکتر نغمه در همه ابعاد دیده می‌شود. اگر قرار است یک جایی مهربان و همراه باشد به همان میزان در موقعیت دیگری ممکن است جدی و بداخلاق باشد. این تفاوت‌هاست که نقش را جذاب کرده و فیلمنامه و کاراکترها را کامل می‌کند.

مخاطب نقش‌های مختلف این آدم را می‌بیند.

بله، نه‌تنها در خصوص کاراکتر نغمه که همه کاراکترها اینچنین هستند. حتی کاراکترهای منفی سریال که فکر می‌کنیم کامل منفی هستند در یک سری فضاها که زندگی آنها را می‌بینیم آنقدر هم آدم بدی نیستند یا کاراکتری که فکر می‌کنیم مثبت و بدون اشتباه است، اشتباه می‌کند. همه کاراکترها روی لبه‌ای هستند، درعین حال که می‌توانند خوب باشند، می‌توانند پر از اشتباه باشند یا ضعیف و قوی باشند. همان‌طور که همه در زندگی اینچنین هستیم.

شاید مهم‌ترین نکته همین ملموس بودن آدم‌های داستان است که طبیعی هستند. این‌طور نیست که کاریکاتور یا در سطح این شخصیت‌ها را ببینیم. مخاطب وارد لایه‌های عمیق شخصیتی اینها می‌شود.

مثلا اگر کاراکتر پسر خوبی داریم که سهراب بازی می‌کند، می‌تواند در جاهایی اشتباه کند و در یک‌جاهایی مغرور است درحالی که ما از سهراب یک کاراکتر خوب و معتدل ساختیم ولی آن‌هم باز اتفاقاتی برای او رقم می‌خورد.

یکی از نکات مهم درباره این سریال این است که در سریال‌های مشابه همانند بچه‌مهندس تا مرز موفقیت این جوانان را دیدیم، پساموفقیت آنها را ندیدیم که چطور است و چه اتفاقاتی می‌افتد ولی اینجا مهم‌ترین بحث در سری سوم دوران پساموفقیت اینهاست که سریال را جذاب‌تر و متفاوت‌تر کرده است.

من فکر می‌کنم پایه اصلی از سرنوشت و قصه اصلی آن قصه دو بچه بی‌سرپرست است که در پرورشگاه بزرگ شدند ولی به‌نظر من اینها همه موضوعات سریال از سرنوشت نیست یعنی خیلی ابعاد بیشتری دارد که کاملا از این مثال‌هایی که بیان می‌کنید متمایز می‌شود.

همین که مساله رفاقت، مساله عشق، مساله اتفاق واقعی که در زندگی این بچه‌ها بعد از خروج از پرورشگاه رخ می‌دهد اصل مطلب است و مخاطب از بچگی این دو را دنبال می‌کند و در زندگی خود قرار می‌گیرد و با آنها بزرگ می‌شود. بزرگ‌شدن آنها را می‌بینند و همراه آنهاست. به‌نظرم این خیلی نکته مثبتی است و اینکه دو کاراکتر اصلی ما کسی را جز همدیگر ندارند. خانواده هم هستند و در این راه موفقیت بیشترین تاثیر را روی هم داشتند و روی پای خود ایستادند.

الان و در دورانی که وضعیت جامعه به این شکل است و فضای تلخی و ناامیدی و کرونا و گرانی حاکم است، کارکرد اصلی سریال‌های اینچنینی شاید القا و ایجاد امید بین نوجوانان و جوانان باشد و این امید هم سطحی و الکی نیست و اینچنین نیست که فقط بگویید دعا کنید و دست روی دست بگذارید.

از سرنوشت چه تاثیری بر جوانان، نوجوانان و خانواده‌های مخاطب دارد؟

من فکر می‌کنم در وهله اول مهم است آدم‌ها آن را نگاه کنند چون مردم انتخاب می‌کنند که چه چیزی را نگاه کنند یعنی از دوره‌ای که هر چیزی تلویزیون نشان می‌داد نگاه می‌کردند، گذر کردیم. مردم انتخاب می‌کنند. اینکه انتخاب می‌کنند به هزار چیز بستگی دارد. همین ملموس بودن خیلی مهم است.

مردم اگر احساس کنند و با این کاراکترها ارتباط برقرار کنند که می‌توانند مثل اینها باشند، می‌توانند روی پای خود بایستند و احتیاج ندارند کسی آنها را گوش کند، این دو بچه را با خود مقایسه می‌کنند که در داستان بی‌سرپرست هستند ولی تماما روی پای خود ایستاده‌اند و به موفقیت نسبی رسیده‌اند، قطعا اگر ببینند و همراه سریال شوند این امید به آنها تزریق می‌شود.

قدم اول این است سریالی بسازیم که مخاطب انتخاب کند که ببیند و روی او تاثیر بگذارد. در این صورت است که می‌تواند تاثیرگذار شود. درخصوص مقوله بچه‌های بی‌سرپرست مخصوصا در فصل یک در جاهای مختلف دیدم که بیان می‌کنند ترغیب شدیم سرپرستی بچه‌ای را قبول کنیم. این قدم اول است، چه برسد به جوانانی که این جوانان را می‌بینند و قطعا می‌تواند برای آنها جذاب باشد.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

چرا قهرمان «بادیگارد» خیالی نیست؟

زنده‌باد آرمان!

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

وقتی بادیگارد ساخته شد، با یکی از بزرگ‌ترین موج‌های تاریخ رسانه‌ای ایران علیه یک فیلم سینمایی مواجه شد. ابراهیم حاتمی‌کیا برای اینکه به دست چنین افرادی بهانه نداده باشد، فیلمش را با عالی‌ترین کیفیت‌های بصری و جذاب‌ترین روایت داستانی ساخت؛ اما این قضیه آنها را مجبور کرد که صریح‌تر باشند و مستقیما بگویند با مضمون کار مشکل دارند. دولتی‌ها که از نمایش تصویر رئیس‌جمهور فعلی در این فیلم و مقایسه‌اش با شهید رجایی بدجور شاکی بودند، کار را به جایی رساندند که حتی بادیگارد را برای کارگردانی در مراسم اختتامیه جشنواره فجر نامزد هم نکردند؛ آن هم وقتی فیلم‌هایی مثل «آخرین بار سحر رو کی دیدی؟» یا «امکان مینا» در بخش‌های اصلی و تالیفی این جشنواره نامزد شده بودند. موج رسانه‌ای بزرگی در پی بادیگارد به راه افتاد و شیفتگان و ذوق‌زدگان برجام که این فیلم را عیب‌جویی از آن دستاورد بزرگ می‌دانستند و حس می‌کردند که می‌گوید با پی گرفتن این شیوه‌های سیاسی عاقلانه، امنیت دانشمندان ما به خطر خواهد افتاد، هیچ‌کدام از سلاح‌های دور و برشان را که حس می‌شد به درد کوبیدن این فیلم و سازنده‌اش می‌خورد، کنار نگذاشتند. البته گذشته از الیت رسانه‌ای کشور، به‌خصوص در حوزه سینما و تعدادی از افراد موثر در چشم‌اندازهای عمومی که همه به یک جناح خاص وابسته بودند، مردم عادی که افراد تحصیلکرده و نخبه هم بین آنها فراوان است، برخورد بسیار همدلانه‌تری با این فیلم داشتند. حالا چند سال گذشته و بهتر می‌توان درباره بادیگارد و آنچه در آن گفته شده بود، قضاوت کرد. این فیلم یکی دیگر از کارهای ابراهیم حاتمی‌کیاست که به رویارویی دوگانه آرمان و واقعیت می‌پردازد. این فیلمساز را همیشه متهم می‌کنند که طرف آرمان‌گرایی را گرفته و واقعیت را زیر پا گذاشته است. یکی از روزنامه‌نگاران نزدیک به دولت، وقتی در همان ایام اکران بادیگارد مشغول مصاحبه با حاتمی‌کیا بود، تقریبا حرف‌های سلحشور در آژانس شیشه‌ای خطاب به حاج‌کاظم را تکرار می‌کرد، آنجا که سلحشور می‌گفت این پسر تو نباید درس بخواند و دانشگاه برود؟ این مردم نباید طعم رفاه را بچشند؟ و چند بار پشت‌سر هم با تاکید تکرار می‌کرد که ثبات، ثبات، ثبات... آری! آنها آرمان‌گرایی را عنصر برهم‌زننده ثبات می‌دانستند و چند سال بعد از اکران بادیگارد، حالا می‌شود بهتر قضاوت کرد که آیا آن عقل سودانگار و مادی‌گرا و محاسبه‌گر، در عمل به نتیجه‌ای که دلخواهش بود و ادعای نیل به آن را داشت، رسیده است؟ ما به قول قدیمی‌ها هم چوب را خوردیم و هم پیاز را. حالا یک نگاه به فیلم‌های هم‌دوره بادیگارد بیندازیم و ببینیم که آنها که به اصطلاح واقع‌گرا بودند نه آرمان‌گرا، چقدر به مسائل جامعه ایران ربط واقعی و غیرانتزاعی پیدا می‌کردند و بادیگارد که آرمان‌گرا بود، چقدر. در بادیگارد یک معاون رئیس‌جمهور داریم که خودش هم می‌خواهد کاندیدای ریاست‌جمهوری شود. او را ترور می‌کنند و حیدر ذبیحی که متهم است در لحظه حساس، شخصیت را سپر خودش کرده است، با چالش‌هایی مواجه می‌شود. این که با نزدیک شدن به ایام انتخابات، اقدامات تروریستی در ایران بیشتر خواهد شد، اساسا آیا چیزی هست که به عقل آن فیلمسازان واقع‌گرا و لشکر حامیان رسانه‌ای‌شان برسد؟ این که هدف اصلی‌تر و مهم‌تر، دانشمندان ایرانی هستند، آیا از آن دسته مسائلی بود که به ذهن این جماعت برسد؟ آنها حتی وقتی بادیگارد چنین مسائلی را طرح کرد، دست به تمسخرش زدند. حاتمی‌کیا پاسخ صریحی به این نمی‌دهد که آیا حیدر ذبیحی شخصیت سیاسی را سپر خودش کرده بود یا نه.

صرفا این پاسخ را از آن می‌شنویم که من محافظ شخصیت نیستم، محافظ شخصیت نظام هستم. اما وقتی نوبت به جوانان دانشمند می‌رسد، او در کسری از ثانیه تصمیمش را می‌گیرد و خودش را سپر گلوله‌ها می‌کند. این از سرعت تصمیم‌گیری حیدر ذبیحی نمی‌آمد. او درباره همه موارد، دیدگاه دارد و وقتی با آنها روبه‌رو می‌شود، موضع مخصوص به هر مورد را از صندوقچه ذهنش بیرون می‌کشد.

وقتی جوان دانشمند از حیدر ذبیحی می‌پرسد که چه کار کردی؟ او پاسخ می‌دهد همان کاری را که اگر پدرت بود، می‌کرد. یعنی حیدر در اینجا فقط خودش نیست و نماینده نسلی از آرمان‌گرایان انقلاب و جنگ است. این برخورد انقلاب و روح آرمان‌گرای آن با اشخاص و اتفاقات است که در حیدر ذبیحی نمادین شده است. حالاست که با ترور شهید محسن فخری‌زاده، می‌شود حال جماعتی که عبارت آرمان‌گرایی را به‌عنوان یک وصف منفی درمورد فیلم بادیگارد و به‌طور کل سینمای حاتمی‌کیا به کار می‌بردند، پرسید. چطور شد تمام برنامه‌های شما به هم ریخت و تمام استدلال‌های آنهایی که تندرو و احساسی و بی‌منطق خطاب‌شان می‌کردید، در عمل محقق شد؟ چطور شد که بادیگارد، پلان به پلان و سکانس به سکانس با واقعیت قابل تطبیق درآمد اما فیلم‌های تاریخ‌مصرف‌دار شما از محدوده تماشاگران متعلق به یک طبقه اجتماعی و تیپ فکری بخصوص بیرون نرفت؟ در اتفاق خونینی که هفتم آذرماه ۱۳۹۹ افتاد، حامد اصغری، محافظ دکتر محسن فخری‌زاده، خود را سپر کرد و چهار گلوله خورد. او این تصمیم را در کسری از ثانیه گرفت؛ درست مثل حیدر ذبیحی در فیلم بادیگارد. هرچند دکتر فخری‌زاده به شهادت رسید و حامد تا لحظه نوشتن این متن زنده است، حقیقتی که در پس این واقعه وجود دارد، همان است که فیلم بادیگارد می‌خواست نشان دهد؛ زنده ماندن یک راه و یک حقیقت آرمان‌گرایانه با وجود حذف فیزیکی افراد. این حرف‌ها شعار است؟ حرف‌های غیرشعاری و واقع‌گرایانه مقابل آن را هم دیدیم که چقدر نتیجه داد!

بادیگارد
BODYGUARD
نویسنده و کارگردان: ابراهیم حاتمی کیا
تهیه کننده: احسان محمد حسنی

حاتمی کیا چه می‌گوید؟

آدم‌ها همیشه مهم‌ترین عنصر سینمای حاتمی‌کیا هستند؛ شخصیت‌های آرمان‌گرا و معتقدی که اگر گرفتار شک و تردید هم شوند، سرانجام قهرمان جدال عقل و احساس خواهند شد. از امیر «وصل نیکان» تا سعید «از کرخه تا راین» و از حاج کاظم «آژانس شیشه‌ای» تا مرتضی راشد «موج مرده»، همه در سایه همین آرمان و اعتقاد زیست می‌کنند و شاید به‌خاطر این است که برخی منتقدان سینمای حاتمی‌کیا، انگشت اتهام را به‌سمت قهرمان‌هایش می‌برند که قهرمان تو بی‌اعتنا به خواست دیگران دست به کارهایی می‌زند که فقط خودش دوست دارد و از دنیای واقعی آدم‌های اطرافش فرسنگ‌ها دور افتاده است.

ایدئولوژیک قلم می‌زنند اما می‌گویند آدم ایدئولوژیک، فیلمساز خوبی نیست

بعد از نمایش «بادیگارد» در جشنواره سی‌وچهارم فیلم فجر، برخی منتقدان حاتمی‌کیا شروع به نقد این اثر کردند و گفته شد که فضای حاکم بر این فیلم به گونه‌ای است که «بادیگارد» در مقابل مردم است. قهرمان فیلم یک شخصیت تنهاست که کسی درکش نمی‌کند. حاتمی‌کیا در همان ایام جشنواره در نقد چنین نگاهی گفت: «این فرافکنی دوستانی است که حالا، به مردم فکر می‌کنند. سر آژانس شیشه‌ای، همین بحث را راه انداختند. اینها می‌گویند ایدئولوژیک فیلم نسازید یا می‌گویند آدم ایدئولوژیک فیلمساز فاسدی می‌شود و فیلمساز خوبی نیست. ولی تماما تفکر ایدئولوژیک در «قلم» دارند. وقتی می‌خواهند یک فیلمی مثل آژانس شیشه‌ای را توصیف کنند، می‌گویند این فیلم جلوی مردم ایستاده است.»

بادیگارد بین مردم نفوذ کرد

بعد از اینکه بادیگارد در سینماها اکران شد و به شبکه نمایش خانگی آمد، واکنش‌ها و البته استقبال مردم خیلی متفاوت از اظهارات برخی منتقدان بود. ابراهیم حاتمی‌کیا خودش هم می‌داند آنچه می‌سازد با آن چیزی که جریان امروز سینمای ایران می‌خواهد، متفاوت است و برای همین در بیشتر مواقع موضع‌گیری جریان نقد سینمای ایران نسبت به آثار او متفاوت از آن چیزی است که مخاطبان فیلم‌هایش دارند. خودش در این‌باره گفته است: «فیلم‌هایی که می‌سازم با ساختار حاکم سینما و جریان آن نمی‌خواند، چون از کارها درک کامل نمی‌شود و استنباط‌های دیگر از آن می‌شود. البته این صحبت‌ها در میان مردم نیست و بیشتر کسانی به مسائل حاشیه‌ای دامن می‌زنند که از بدنه خود سینما هستند. فیلم به‌طرزی عجیب و باورنکردنی میان شاخه‌های مختلف مردم نفوذ کرده، به‌طوری که هنوز بازتاب‌های بسیار جذابی از آن می‌بینم و می‌شنوم. همین اواخر با یکی از هموطنان مسیحی و همسرش که صحبت می‌کردیم، تحلیل به‌شدت عجیبی از فیلم می‌کردند که واقعا از آن لذت بردم.»

باید از دره سوءتفاهم عبور کنیم

واضح است نگاهی که حاتمی‌کیا در بادیگارد دارد به طبع خیلی از مدیران فرهنگی خوش نیاید. خودش در این‌باره گفته که مدیران احترامت می‌گذارند ولی ته دل‌شان نگرانند که نکند تخریبی انجام دهی.

حاتمی‌کیا در گفت‌وگویی که در روزهای اکران «بادیگارد» با یکی از مجلات داشت، به این مساله هم اشاره کرد و گفت: «می‌گویند که یک‌سری هکر هستند که در سیستم‌های امنیتی نفوذ می‌کنند. بچه‌های باهوش و نابغه‌ای که یا باید به زندان انداخت یا آنها را به خدمت گرفت و این رفتارشان را بزرگوارانه بخشید، چون نمی‌شود آنها را به حال خودشان رها کرد. حکایت ما با کمی اغماض همین موضوع است. گاهی وقت‌ها عیب‌هایی را افشا می‌کنیم که شاید به عده‌ای بربخورد. ولی وجودمان مفید است. البته من به هنرمندی که به همه‌چیز نگاه نفی دارد و هیچ متر و میزانی نمی‌دهد شاید باب طبعم نباشد ولی وجودش را نیز انکار نمی‌کنم. هنری که نفی می‌کند به‌مراتب راحت‌تر از هنری است که باید نگاهش ثبوتی باشد. آقامرتضی می‌گفت نفی سر پایینی است و تخریب کار پیچیده‌ای نیست. ریختن یک ساختمان دو، سه ساله تنها نیازمند چند پوند تی‌ان‌تی است. تازه این شیوه رادیکال عزیزترت می‌کند. ولی درد آن موقع است که بخواهید در مقام و جبهه اثباتی از نفی هم حرف بزنی. هم معتقد به کلیت و ساختار نظامی و هم احساس می‌کنی که باید او را نقد کنی. این جایگاه سختی است. همیشه در مظان اتهام هستی. همیشه به تو مشکوکند. احترامت می‌گذارند ولی ته دل‌شان نگرانند، نکند تخریبی انجام دهی. این قصه غصه من از فیلم کرخه تا راین تا همین بادیگارد ادامه دارد. من این نگاه‌های نگران را در همین فیلم بادیگارد درک می‌کردم. حتی خبرهایی می‌شنیدم که بعضی میزان تصمیم‌گیر نصیحت می‌کردند که مواظب حاتمی‌کیا باشید.

شاید اگر خودم هم در موقعیت آنها قرار می‌گرفتم همین تصمیم را داشتم، ولی چاره‌ای نیست. باید از دره سوءتفاهم عبور کنیم. یک وقت‌هایی سیستم از دست ما عصبانی می‌شود و اعتقاد دارد باید مثل آنها به موضوع نگاه کنیم! ولی همیشه گیر من آن است که تو را پشت نشانده‌اند ولی من خودم پشت دوربین را انتخاب کرده‌ام. تو به قواعد خودت شاید هفت‌تیر بکشی، ولی قرار نیست من مثل تو باشم.»